

نبوت در دین‌های یهود و مسیحیت* (بر اساس کتاب مقدس)

مجتبی زروانی

استادیار دانشگاه تهران

ابراهیم موسی‌پور

پژوهشگر بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

چکیده

پدیدارشناسی مفهوم وحی و نبوت، انواع و مراتب آن در دین‌های یهود و مسیحیت، هدف از نبوت انبیای بنی‌اسرائیل و ظهور عیسی مسیح در کارکرد نبوتی، ملاک‌هایی که بر اساس آنها صدق یا کذب و اعتبار یا عدم اعتبار دعوت نبی در این دو دین مشخص می‌شود و مسئله مرجعیت نبی در سنت‌های دینی یهودی و مسیحی، به ترتیب در دو بخش مقاله حاضر بررسی شده است. نویسندگان مقاله حاضر با تأکید بر متن کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ضمن تلاش برای ارائه روایتی تازه از این مفهوم دینی یهودی و مسیحی و در عین آگاهی از تفاوت‌های ساختاری میان نبوت یهودی و نبوت مسیحی، بر عنصر واسطگی و طریقت نبی در هر دو دین تأکید ورزیده و بدین ترتیب کوشیده‌اند میان برخی اجزای ظاهراً نامتجانس پدیدار یهودی وحی و نبوت با پدیدار مسیحی آن هم در ساختار و هم در کارکرد، تلاثمی نسبی برقرار سازند.

کلید واژه‌ها: کتاب مقدس، مسیحیت، یهودیت، نبوت، نبی، وحی.

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «جنبه‌های مشترک ادیان الهی» است که با تصویب و حمایت مالی معاونت پژوهشی و فناوری جهاد دانشگاهی اجرا شده است.

نبوت در یهودیت

تجربه شورانگیز و متنوع نبوت آنچه‌ان که از لابه‌لای متون دینی یهود و به ویژه عهد عتیق پدیدار می‌شود، موقعیتی برای بشر فراهم آورده است تا در کنار روش‌های دیگر دین‌ورزی که انسان جهان باستان بدان‌ها آگاه بوده است، «ایمان» را نیز به مثابه یک «راه» و یک «گونه زیستن» بیازماید. به لحاظ تاریخی گفته می‌شود که ایمان پدید‌ه‌ای است که در برهه‌ای از تاریخ برخی از اقوام به ظهور رسیده است. در دسته‌ای از منابع و کتب دینی (نظیر آنچه در ادیان شرق مشاهده می‌شود) مفهوم ایمان بدان سان که در کتب مقدس دین یهود، مسیحیت و اسلام ملاحظه می‌کنیم، مطرح نشده است. ادیان و حیانی که از ابراهیم به بعد پدید آمده‌اند، تاریخ را صحنه عملکرد خداوند قرار داده و همه حوادث عالم را به مثابه تدبیرات الهی تلقی کرده‌اند. بدین ترتیب باید پذیرفت که ایمان ابراهیمی که در واقع نوعی زیستن دیگر است، افقی تازه و موضعی جدید در زمینه تجارب دینی بشر به شمار می‌رود. این ایمان که اساس پیدایش یهودیت به عنوان یک دین است، مفهومی است که به واسطه نبوت شناسایی شده است.

پیش فرض اساسی و بسیار کهن پدیدار نبوت این بوده است که خدایان، مدبر و مجری همه وقایع و امور در جهان‌اند و مقاصد خود را به انحاء مختلف برای موجودات انسانی بیان می‌کنند. بدین ترتیب در میان این موجودات کسانی مسئولیت تفسیر علائم و پیام‌های ارسال شده از سوی خدایان را به عهده داشتند. علائمی که اطلاعات مفید و ثمربخشی را برای راهنمایی و رهبری امور انسانی فراهم می‌آورد. در جوامع قبیله‌ای کهن، رئیس قبیله یا شاید برخی که روش‌ها، فنون و فعالیت‌های ویژه‌ای را نظیر پیش‌گویی به کار می‌بستند تا دانش مربوط به اهداف و مقاصد الوهی را استحصال کنند، عهده‌دار چنین مسئولیتی می‌شدند. معمولاً این گونه فعالیت‌ها، کارکردی واسطه‌ای و میانجی‌گرانه داشت که به سبب آن رئیس یا پیام‌آور قبیله برای جلب توجه و التفات و احسان ارواح یا خدایان - یا گاه یک خدا - به استغاثه و التماس می‌پرداخت (Sheppard & meier 1987, vol 12:8).

پیش‌گویی حائز جنبه‌های متفاوتی بوده است. بنابر یک نقل، فعالیت‌های پیش‌گویانه سنتاً یا

مبتنی بر یک «فن» و نظریه است که احکام ناشی از تصادفات موردی میان برخی پدیده‌ها و وقایع پس از ظهور آنها را برای افاده منظور خود به کار می‌گیرد (نظیر تفأل و تطیر و...) یا اینکه پیش‌گو به واسطه هیجانان و تحرکات ناشناخته اندیشه به گونه‌ای مکاشفه‌آمیز آینده را پیش‌روی خود وجدان می‌کند. در مورد اسرائیلیان اغلب اعتقاد بر آن است که نوع دوم پیش‌گویی مد نظر بوده است (cf. Konig, 1987, vol 10:384).

از سوی دیگر برخی از محققان معتقدند پیامبر عبری در فضایی دینی، سخنگو (سفر خروج، 12:7) مترجم و مفسر الهام و بنا بر این، شارح وحی الهی بود، به گونه‌ای که این اصطلاح در اصل با پیش‌گویی ارتباطی نداشت (Konig, 1987, vol 10:384) اما قاعدتاً بحثی در این حقیقت نیست که به هر ترتیب در نتیجه فعالیت‌هایی که نبوت نامیده می‌شود، مجموعه‌ای از اطلاعاتی که برای شخص نبی حاصل آمده است، از طریق او در اختیار انسان‌های دیگر قرار می‌گیرد. برای مفهوم نبوت در ادبیات عبری عمدتاً عنوان «نوی»¹ را به کار برده‌اند. ریشه این واژه به طور قطعی شناخته شده نیست، گو اینکه محققان آن را با واژه «نابو» [اکدی] به معنی «خبر دادن، اعلام کردن و نامیدن» مرتبط می‌دانند. این عنوان می‌تواند هم به معنی «کسی که خبر می‌دهد» و هم به معنی «کسی که با خبر شده است» باشد (Wilson, 1987, vol 12:16) به عقیده برخی، این واژه معادل «نایبو و نبیا» در سریانی است. عنوان نبی در میان بنی‌اسرائیل معانی مختلفی را در برداشت و منظور از آن خبر دادن از احکام الهی و امور دینی بود. این عنوان به طور اعم جادوگران مقدس و منادیان طریقه اسرائیل و مردم دانشمند و صاحب امتیاز را هم شامل می‌شد، اما به طور اخص این گروه خود را مفسران احکام الهی می‌دانستند. به سبب تخلیطی که میان معنای نبوت و جادوگری پدید آمده بود، گاهی پیامبران بزرگی چون عاموس که از جادوگران رویگردان بودند، خود را نبی نمی‌شمردند (کتاب عاموس نبی، 14-15:7). اما به هر روی آمیختگی مفهوم نبوت با فعالیت‌های پیش‌گویانه در سراسر کتاب

1. Nevi.

مقدس برقرار ماند (رامیار، 1352:4).

پس از عنوان «نوی» که عام‌ترین و کامل‌ترین اصطلاحی است که در مورد فعالیت‌های نبوتی به کار برده شده است، در ادبیات عبری از اصطلاح «هوزه» نیز در مرتبه دوم استفاده می‌شود که متضمن معنای کشف و انکشاف، باطن بینی و الهام است (ر.ک: کتاب عاموس نبی، 7:14-15) در واقع «هوزه» کسی بود که به او الهام می‌شد و کلام خدا در رؤیا به وی می‌رسید.

علاوه بر این دو عنوان، نویسندگان کتاب مقدس سه اصطلاح نبوتی دیگر را که کاربرد کمتری داشته است، ذکر کرده‌اند. «رائی» به معنی بیننده عنوان کسانی بود که از طریق انجام پاره‌ای فعالیت‌ها، موفق می‌شدند نسبت به جهان الوهی آگاه شوند (ر.ک: کتاب اول سموئیل نبی، 9:9) اصطلاح دیگر «ایشیش‌ها الوهیم» به معنی مرد خدا است که اصولاً برای کسانی به کار می‌رفت که گمان می‌شد بتوانند به قدرت‌های الوهی دست یابند و از آن به گونه‌ای معجزه‌آمیز بهره‌برداری کنند. اما این کاربرد نهایتاً توسعه پیدا کرد و شامل همه کسانی گردید که رابطه‌ای ویژه با خداوند داشتند (کتاب اول پادشاهان، 17:18) همچنین نویسندگان کتاب مقدس عنوان پسران انبیاء را در مورد اعضای گروه‌ها یا انجمن‌های نبوتی استفاده می‌کردند. این عنوان تنها در داستان‌های ایلیا و الیشع مشاهده شده است. پسران انبیاء اعضای یک صنف نبوتی بودند که ساختار سلسله‌مراتب روحانی داشتند و در رأس آن رهبری بود که «پدر» نامیده می‌شد، و پس از مرگ عنوانش به پیامبر دیگری انتقال می‌یافت (ر.ک: کتاب دوم پادشاهان، 2:12، 6:21، 13، 14؛ Wilson, 1987, vol 12:16-17).

بنابر شواهد موجود در کتاب مقدس، تجربه نبوتی حادثه‌ای است که در زمان متصرف شدن افراد به وسیله روح خداوند روی می‌دهد. «دست خداوند بر آنها قرار داده شد» (کتاب اول پادشاهان 18:46؛ کتاب دوم پادشاهان 3:15 و کتاب ارمیاء نبی 15:17) یا «روح خداوند در آنها مقیم شده است» (سفر اعداد، 11:25-26) یا «روح خداوند آنها را پوشانده

است^۱ (سفر داوران، 6:34)؛ به گونه‌ای که آنها (پیامبران) دیگر قادر به کنترل کلام یا عمل خود نیستند. بدین ترتیب کلام پیامبران در زمانی که تحت تصرف روح الهی هستند، کلام بشری نیست. در واقع پیامبران فقط واسطه‌ها یا مجراهایی هستند که از طریق آنها کلام الوهی وارد جهان انسان‌ها می‌شود. پیامبران هنگامی که تحت تصرف الهی قرار می‌گیرند ناچارند پیامی را که خداوند برای ارتباط با مردم اراده کرده، تحویل دهند (کتاب عاموس نبی 3:8 و کتاب ارمیاء نبی 9:20). انبیای بنی‌اسرائیل البته از تجربه خود در هنگام دریافت وحی، توصیفات مفصلی در کتاب مقدس بر جا نگذاشته‌اند و در این باره بسیار کم سخن گفته‌اند (Wilson, 1987, vol 12:16-17)، اما در مجموع به نظر می‌رسد بر مبنای تبییناتی که کتاب مقدس از وحی به دست می‌دهد باید آموزه کتاب مقدس وحی را به طور خلاصه تماس خداوند با انسان دانست، تماسی که از جانب خداوند آغاز می‌شود و حائز محتوایی خطایی است. خداوند با گوشزد کردن این نکته به انسان که «من خدا هستم و تو انسان هستی» رابطه خود را با انسان به مثابه یک مخاطب در وحی آغاز می‌کند و او را طرف گفت و گو و سخن خود قرار می‌دهد. این خطاب مشتمل بر دو دسته مطالب است: یکی دستورها و احکام، و دیگری اخبار و گزارش نسبت به کارهای خداوند. بنابر کتاب مقدس، این مخاطبه خدا با انسان از طریق حوادث زمانی و مکانی روی می‌دهد (مخاطبه خدا با موسی از طریق بوته (سفر خروج، 3:3-6) یا در ابری غلیظ، همان، 9:19؛ سفر اعداد 5:12) یا با ایوب از طریق گردباد (کتاب ایوب 1:38) و نمونه‌های مختلف دیگری از این دست. اینکه خداوند آغازگر چنین مخاطبه‌ای با انسان است در کنار این واقعیت کتاب مقدس قرار می‌گیرد که اساساً مفهوم فعالیت نبوتی از خود خداوند سرچشمه گرفته است. ظاهراً منشأ چنین استعداد و قابلیت خود خداوند است و نبوت‌های انبیاء بنی‌اسرائیل شمه‌ای از یکی از صفات اختصاصی اوست. خداوند ضمن مباهات به اینکه منحصرأ صاحب قابلیت نبوت است، این نکته را در کنار بحث

۱. در متن حاضر علاوه بر استفاده از ترجمه‌های مختلف کتاب مقدس، نقل‌های متن از ترجمه تفسیری کتاب مقدس است.

بی‌همتایی و یگانگی خود بیان کرده است. خداوند چنین می‌فرماید: «من آغاز و انجام هستم و غیر از من خدایی نیست. چه کسی می‌تواند کارهایی را که من کرده‌ام انجام بدهد و یا آنچه در آینده رخ خواهد داد از اول تا آخر پیش‌گویی کند؟ ای قوم من نترسید، چون آنچه می‌بایست رخ دهد از اول به شما خبر دادم و شما شاهدان من هستید، آیا غیر از من خدای دیگری هست؟» (کتاب اشعیا، نبی، 6:8:44).

در این میان، خداوند هنگامی که برای نفی الوهیت بت‌ها و نهی مخاطبان از استدعا و التجا به درگاه آنها، به استدلال می‌پردازد، باز توانایی خود را در نبوت به عنوان یک صفت انحصاری دال بر یگانگی و بی‌همتایی به رخ می‌کشد: «غیر از من چه کسی گفته که این چیزها در مورد کورش عملی خواهد شد؟ غیر از من خدایی نیست. من خدای عادل و نجات‌دهنده هستم و دیگری نیست. تا حال کدام بت به شما گفته است که این وقایع رخ خواهد داد؟» (همان 21:45).

اما خداوند این جریان را از طریق افرادی که به ازاده خود برمی‌گزیند به اجرا می‌گذارد. حزقیال نبی از مفهوم «فرستاده شدن» نبی از جانب خداوند گزارش روشنی به دست داده است: او [خداوند] به من گفت ای انسان خاکی بر خیز تا با تو سخن گویم. هنگامی که او با من تکلم می‌کرد روح خدا داخل من شد و مرا بر خیزاند. آن‌گاه آن صدا را باز شنیدم که به من گفت: ای انسان خاکی من تو را نزد بنی اسرائیل می‌فرستم... من تو را می‌فرستم تا کلام مرا به ایشان بیان کنی. این یاغیان چه بشنوند چه نشنوند این را خواهند دانست که در میان آنها نبی‌ای وجود دارد (کتاب حزقیال نبی، 1:5:2) تعابیری که در آنها به مأموریت یافتن نبی به نبوت از جانب خدا و رساندن کلام او به مردمان اشاره شده است در کتاب مقدس قابل مطالعه است: «خداوند می‌فرماید: صدای خود را چون شیپور بلند کن و گناهان قوم را به ایشان اعلام کن (کتاب اشعیا، نبی، 1:58). «خداوند به من فرمود: پیش از آنکه در رحم مادرت شکل‌گیری تو را انتخاب کردم. پیش از این که چشم به جهان بگشایی تو را برگزیدم و تعیین کردم تا در میان مردم جهان، پیام‌آور من باشی (کتاب ارمیا، نبی، 1:4:25، 28:23).

آن گونه که از عهد عتیق برمی آید بر اعلام چنین مأموریتی از جانب خداوند حداقل برای این افراد: ابراهیم، اخیا، ارمیاء، اشعیاء، الداد، الیشع، ایلیا، بلعام، جاد، حبقوق، حجی، حزقیال، حننیا، دانیال، داوود، زکریا، سموئیل، صفنیا، عاموس، عوبدیا، عدو، عودید، ملاکی، موسی، میداد، میکاه، میکا، ناتان، ناحوم، هارون، هوشع، یوشع، یونس، یوئیل، و ییهو و نیز برای زنانی به نام‌های حنا، دבורه، حلده، میریام و نوعدیه تصریح شده است.¹

البته از این سوی نیز خود انبیاء هم بدون تردید به محتوای پیامی که به آنان وحی می‌شد ایمان می‌یافتند و با اطمینان در پی مأموریت الهی خود می‌رفتند. در واقع اینان افرادی بودند که از طریق تجارب روحانی متنوعی با درجات مختلف بدین باور می‌رسیدند که مأمور شده‌اند تا مشیت الهی را به دیگران اعلام کنند و تصورشان بر این بود که چنین تجاربی از هیچ منبعی جز از طریق خداوندی که می‌شناختند حاصل نمی‌شود (ر.ک: پارکز، 115:1380). این مخاطبه خدا با انبیاء همواره به طور یکسانی برقرار نمی‌شد، حتی برای یک نبی نیز وضع همیشه به یک قرار نبود. این موضوع در مباحث علمای دین یهود مورد مذاقه بسیار واقع شده و طبقه‌بندی معروفی از درجات وحی و نبوت در ادبیات دینی یهود مورد توجه است که بر اساس آن نبوت ظاهراً در یازده مرتبه انجام می‌پذیرد. در مرتبه اول کمک خداوند همراه شخص می‌شود و او را به تحرك و تلاش برای کار ارزشمند و صواب وامی‌دارد. از محرک و انگیزه‌ای که چنین نیرویی را در وی ایجاد می‌کند به مثابه روحی یاد شده است که آدمی را می‌پوشاند یا در او مستقر می‌شود؛ این مقام داوران بنی اسرائیل است. در مرتبه دوم گویی

1. در این باره ر.ک: سفر پیدایش، 7:20؛ سفر خروج، 1:7؛ کتاب اول پادشاهان 29:11 و 7:16 و 24:16 و 36:18 و 32:1؛ کتاب دوم تواریخ، 12:36 و 22:13 و 8:15؛ کتاب ارمیاء نبی، 1:5 و 15:28 و 18:26؛ کتاب دوم پادشاهان، 11:20، 25:14؛ کتاب اشعیاء نبی، 1:1؛ سفر اعداد، 26:11 و 2:34؛ کتاب دوم پادشاهان، 12:6؛ کتاب اول سموئیل نبی، 5:22 و 20:3؛ کتاب حبقوق نبی، 1:1؛ کتاب عزرا، 1:5؛ کتاب حجی نبی، 1:1؛ کتاب حزقیال نبی، 3:1؛ کتاب دانیال نبی، 11:10؛ کتاب زکریا نبی، 1:1؛ کتاب صفنیا نبی، 1:1؛ کتاب عاموس نبی، 14:7؛ ملاکی 1:1؛ کتاب میکاه نبی، 1:1؛ کتاب ناحوم نبی، 1:1؛ کتاب هوشع نبی، 1:1؛ درباره زنان نبوت کننده ر.ک: سفر خروج، 20:15؛ سفر داوران، 4:4؛ کتاب دوم پادشاهان، 14:22؛ کتاب نحمیا نبی، 14:6.

نیرویی بر شخص وارد می‌شود و به اصطلاح چیزی در وی حلول می‌کند و او را به گفتن سخنانی حکیمانه وا می‌دارد. این مرحله در خواب روی می‌دهد و گفته می‌شود که روح القدس در این درجه به تدبیر شخص می‌پردازد. داوود مزامیر را بدین گونه از روح القدس دریافت کرد و سلیمان نیز امثال، جامعه و غزل غزلها را به همین طریق تألیف کرد. در مرتبه سوم شخص نبی مدعی می‌شود که سخن خدا به سوی وی آمده است، در این حال او مثال‌هایی را در خواب می‌بیند و معنی این مثال‌ها نیز به وی داده می‌شود؛ در این مورد زکریا و اقول او مورد توجه است. در مرتبه چهارم سخنی مشروح و روشن برای نبوت در خواب شنیده می‌شود ولی گوینده آن قابل رؤیت نیست، چنان که اولین وحی برای سموئیل بدین شکل بود. در مرتبه پنجم کسی در خواب با شخص صحبت می‌کند؛ برخی از نبوت‌های حزقیال از این دست بوده است (برای نمونه ر.ک: کتاب حزقیال نبی، 4:40). در مرتبه ششم فرشته‌ای در خواب با انسان سخن می‌گوید که بنا بر نظر ابن میمون برای اکثر پیامبران همین حالت وجود داشته است (برای نمونه ر.ک: سفر پیدایش، 21:21). در مرتبه هفتم تصور بر این بوده است که خداوند خود با انسان سخن می‌گوید (ر.ک: کتاب اشعیا نبی، 6:8-1). در مرتبه هشتم وحی از طریق تمثیلی در خواب به شخص می‌رسد؛ در مرحله بعد سخن در حالت رؤیا شنیده می‌شود؛ در مرتبه بالاتر، نبی شخصی را در رؤیا می‌بیند و در بالاترین درجه فرشته‌ای در رؤیا دیده می‌شود؛ این چهار مرحله آخر برای ابراهیم روی داده بود و بنابر نظر ابن میمون اگر از موسی که خداوند خود با وی رو در رو گفت و گو کرده بگذریم، بالاترین مرتبه وحی برای ابراهیم حاصل شده است (ابن میمون، بی تا: 436-7).

به طور اجمال می‌توان گفت انبیا، مردان و زنان صالح از طبقات مختلف جامعه بودند که احساس می‌کردند نسبت به ابلاغ پیام خداوند به مردم، مأموریتی الهی یافته‌اند. انبیا یکتا پرستانی پرشور بودند و معمولاً به تعلیم اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی و تقبیح زشتی‌ها و تعدی‌های بی حد و حصر اطراف خود می‌پرداختند و در این زمینه جسارت و شجاعت قابل توجهی از خود نشان می‌دادند. به طور کلی اقوال و افعال انبیا معطوف به آگاه‌سازی مردم از

اراده‌ی خداوندی می‌شد که تصمیم گرفته بود در کنار تقدیر و تدبیر همه‌ی هستی، در تعیین سرنوشت قوم بنی اسرائیل به طور ویژه‌ای اعمال نظر و قدرت کند و اینان را به عنوان برگزیدگان خود به سعادت و رستگاری برساند. مفهوم نبوت بنی اسرائیل بدین نحو با مفاهیم مشعر بر نجات و رستگاری پیوندی عمیق یافته است. در عهد عتیق نجات، یکی از واژگان محوری است و مکرراً به کار رفته است.¹ واژه نجات در متن کتاب مقدس در یک نظر کلی به معنی استخلاص و رهایی از خطرها و مصائب به کار رفته است و غالباً با مداخله و چاره‌گری خداوند که حامی قوم خود است ارتباط دارد. در عهد عتیق خداوند نجات دهنده متعال است و نجات دهندگی در کنار دیگر صفات او، منحصرأ و مطلقاً از آن اوست: «من خداوند هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست، من بودم که از آینده خبر می‌دادم و به کمک شما می‌شناختم. خدای دیگری نبوده که این کارها را برای شما انجام داده است (کتاب اشعیا نبی، 43:11-13)² با توجه به پیوستگی‌های موجود میان تقدیر کنندگی مطلق خداوند و مداخله او در تاریخ انسان و توجه ویژه او به قوم برگزیده‌اش و نیز پیمانی که با این قوم بسته است، هدف اساسی از وحی و برانگیختن انبیاء در عهد عتیق همان نجات است. در واقع ماجرا از این قرار است که خداوند قوم خود را در وضعیت «نامطلوبی» ملاحظه می‌کند، و از آنجا که این قوم را «دوست می‌دارد» تصمیم می‌گیرد آنان را از این وضعیت نامطلوب رهایی بخشد. خروج از این وضعیت در بستر تاریخی قوم بنی اسرائیل، دستیابی به یک حکومت مستقل

1. ر.ک: سفر پیدایش، 7:45 و 18:49؛ سفر خروج، 6:6 و 3:14؛ کتاب دوم تواریخ، 17:20 و 2:15؛ سفر تثبیه، 4:20 و 29:28 و 15:32؛ کتاب اول سموئیل نبی، 13:11 و 5:19؛ کتاب دوم سموئیل نبی، 51:22؛ کتاب دوم پادشاهان، 1:5؛ کتاب ایوب، 19:5 و 29:22؛ مزامیر 8:3 و 10:7 و 5:25 و 1:27؛ کتاب اشعیا نبی، 2:12 و 7:32 و 18:34 و 6:36 و 39:37 و 5:42؛ امثال، 22:20؛ کتاب ارمیاء نبی، 23:3 و 14:17 و 11:30 و 11:42 و 27:46؛ مراثی ارمیاء نبی، 26:3؛ کتاب هوشع نبی، 7:1؛ کتاب یونس نبی، 9:2؛ کتاب حبقوق نبی، 1:2؛ کتاب صفینا نبی، 17:3؛ کتاب زکریا نبی، 9:9 و ...

2. نیز ر.ک: کتاب دوم پادشاهان، 5:13؛ مزامیر، 14:19 و 21:106؛ کتاب اشعیا نبی، 20:19 و 15:45 و 21 و 20:59 و 16:60 و 8:63.

یهودی و در مرحله بعد، غلبه آنان بر تمام عالم است و مفهوم نهایی و قطعی هدایت و نجات در زمینه یهودی کتاب مقدس همین است (بحث از هدایت در مفهوم رستگاری غایی و سعادت اخروی در بررسی عهد عتیق دچار پیچیدگی‌ها و مستلزم چالش‌های گسترده‌ای با نظریات انتقادی و طبقه‌بندی تاریخی مفاد کتاب مقدس است که در این مختصر نمی‌گنجد). نجات بنی اسرائیل از شر دشمنانش یکی از علامات است که نشان می‌دهد خداوند به عهد خود با آنان وفادار و پایبند است. اما به هر روی پایبندی خداوند به عهد در قبال استواری قوم در توحیدگری و اطاعت از فرمان‌های الهی خواهد بود. بدین ترتیب جریان نجات همواره شامل تذکرات پی در پی از جانب خداوند و به واسطه نبوت انبیا بوده است مبنی بر اینکه قوم دچار شرک و آلودگی در پرستش خداوند نشوند. به همین دلیل اساسی‌ترین جنبه نبوت در تاریخ انبیای بنی اسرائیل دعوت مکرر آنان به توحید و انذار مردمان به عواقب شرک و پرهیز از آن و اخطار نسبت به خشم خداوند بوده است. عهد عتیق مشحون از این مضامین است که به طور مکرر از جانب هر یک از انبیا اظهار گردیده است. در این زمینه کتاب‌های عاموس، هوشع، اشعیا و ارمیا و نیز سفر تثنیه قابل مطالعه است.

در واقع در یک بیان کلی، انبیا عمدتاً تلاش می‌کردند تا دینداری قوم را در مجرای صحیحی که مورد خواست و اراده و رضایت خداوند بود مستقیم سازند و از انحرافات که در نتیجه عوامل مختلف در مسیر یگانه پرستی عبرانیان روی می‌داد پیش‌گیری کنند. چنین تلاشی البته در اوضاع تاریخی دوره انبیای بنی اسرائیل با توجه به انبوه خدایان رقیبی که حائز قدرت و اعتبار فراوانی در میان اقوام همسایه یهودیان و ساکنان بین‌النهرین و مدیترانه باستان بودند، بسیار سخت و طاقت‌فرسا می‌نمود و انبیای عبرانی در این زمینه خود را با مصائب متعددی رو به رو می‌دیدند و گاه واقعاً در برابر این مشکلات در می‌ماندند و به نوحه سرایی و رنجنامه‌نویسی می‌پرداختند. توفیق یافتن در چنین تلاش خطیری مستلزم وجود توانایی‌های ویژه در این انبیا و به کار بردن شگردهای مختلفی از جانب آنان بود و قانع کردن قوم به صدق دعوی برای یک نبی یک اصل اساسی به شمار می‌رفت. به یک بیان، بخشی از توانایی نبی

برای اقناع مردمان در اینکه او را به عنوان یک پیامبر به رسمیت بشناسند و آن گاه از آنچه می‌گویند اطاعت کنند، عطیه و موهبتی الهی بود. در واقع باور بر این است که انبیاء افراد خارق‌العاده‌ای هستند که قدرتی روحانی و به اصطلاح فرهمندانه دارند و به سبب چنین استعداد مافوق طبیعی که بدیشان عطا شده است قادرند سخن خود را در دل‌های مستمعان نشانند و دعوت خود را جاری سازند. گاهی اوقات برخی از این انبیا از این موهبت و حمایت و امداد الهی که بدان مستظهر بودند یاد می‌کردند (کتاب ارمیا نبی، باب اول) اما ظاهراً این جنبه بیشتر مورد اعتقاد خود نبی و طرفدارانش بود و برای اثبات صدق دعوی وی، وجود چنین موهبتی یا به عبارت دقیق‌تر ادعای وجود چنین موهبتی در شخص نبی کفایت نمی‌کرد. در حقیقت باید گفت جریانی که بنی اسرائیل طی آن به صحت و اصالت و اعتبار دعوی یک نبی اذعان می‌کردند و آن را مورد تصدیق قرار می‌دادند بسیار ظریف و پیچیده بود. یک عامل عمده و مؤثر در این جریان به هماهنگی انبیا با معیارها و الگوهای ویژه رفتاری انبیای اصیل و معتبر مورد وثوق که در گذشته آمده بودند مربوط می‌شد. در سنت اسرائیل تنها آن دسته از انبیا مشروع و معتبر پنداشته می‌شدند که ابتدائاً اعلام کنند تحت تصرف یهوه، خدای اسرائیل قرار دارند و نه خدایان دیگر. پیامبرانی که می‌خواستند مشروع و اصیل و صادق به شمار آیند قاعدتاً بایستی رفتار خود را با آنچه گروه‌های مختلف اسرائیلی به عنوان رفتار پیامبران سنتی می‌شناختند هماهنگ کنند (ر.ک: سفر تثنیه، ۱۳: ۱-۵، ۱۸: ۲۰) گو اینکه قواعد چنین رفتاری در همه جا و در میان جمله بنی اسرائیل یکسان نبود و از همین روی ممکن بود نبی که کاملاً مورد وثوق گروهی از قوم بود با توجه به معیارهای رفتار سنتی پیامبران گروهی دیگر، کاذب و نامعتبر تلقی شود^۱.

طریق دیگری که برای تعیین صدق دعوی یک نبی وجود دارد و به محتوای نبوت مربوط می‌شود، تطبیق آن با ظهورات خارجی و وقایع بیرونی است. این راه در عهد عتیق از جانب

۱. هر چند پیگیری این بحث در حیطه نوشتار حاضر نیست، رجوع به این منابع سودمند خواهد بود: کتاب ارمیا نبی، ۲۳: ۹-۴۰؛ کتاب اشعیا نبی، ۹: ۱۵-۱۶ و کتاب حزقیال نبی، ۱۳: ۱-۲۳.

خود خداوند به طور مؤکد توصیه شده و به ویژه در ادبیات تشبیه‌ای مورد توجه خاص قرار گرفته است: «اگر دو دل هستید که پیامی از جانب خداوند است یا نه، راه فهمیدنش این است: اگر چیزی که او می‌گوید اتفاق نیفتد پیام او از جانب خداوند نبوده، بلکه ساخته و پرداخته خودش است؛ پس، از او نترسید» (سفر تشبیه، 18:21-22).¹

به بیانی دیگر انبیای راستین کسانی بودند که با اعتقاد راسخ به پیش‌گویی می‌پرداختند و مطمئن بودند که آنچه نبوت کرده‌اند روی خواهد داد و بدین سبب با سرسختی مسئولیت سخن خود را بر عهده می‌گرفتند و حاضر بودند بر سر این اعتقاد جان خود را نیز فدا کنند (ر.ک: کتاب ارمیاء نبی، 26:16-12) با این حال روشن است این ملاک، معیار کاملی که همیشه قابل استفاده باشد نبود؛ چرا که پیش‌گویی برخی از انبیا ممکن بود در آینده‌ای دور واقع شود (cf. Wilson, 1987, vol 12:18-19).

ملاک دیگری که برای تشخیص انبیای راستین از مدعیان دروغین نبوت وجود داشت معجزه بود. گفته می‌شود این معیار در دو مرحله در میان بنی‌اسرائیل بسیار مورد توجه بوده است. مرحله نخست زمانی است که خداوند بدو با موسی سخن گفته و او را به نبوت برانگیخته بود. در آن هنگام معجزاتی که خداوند توانایی انجام آنها را به موسی عطا کرد به مثابه ملاک و مدرکی برای اثبات دعوی موسی انگاشته می‌شدند: «آن‌گاه موسی به خدا گفت: اگر بنی‌اسرائیل مرا نپذیرند و سخنان مرا باور نکنند و بگویند که چگونه بدانیم که خداوند بر تو ظاهر شده است؟ من به آنان چه جواب دهم؟» (سفر خروج، 4:1)؛ وقتی موسی چنین می‌گوید خداوند به او معجزه «عصایی که به اژدها تبدیل می‌شد» و سپس «سفید شدن دست و تبدیل شدن آن به خون» را به او عطا می‌کند و می‌گوید: «این کار را بکن تا سخنان تو را باور کنند و بدانند که خداوند، خدای اجدادشان ابراهیم، اسحق و یعقوب بر تو ظاهر شده است... اگر مردم معجزه اول را باور نکردند دومی را باور خواهند کرد» (همان، 4:5 و 8). مرحله دوم در

1. برای بررسی بیشتر ر.ک: کتاب اول پادشاهان، 11:39 و 12:15 و 14:11 و 15:30 و 27:30 و 16:1-4 و کتاب دوم پادشاهان، 1:15-17.

دوره ایلیا و الیشع است که نشان دادن معجزه به دست ایشان برای اثبات صدق دعوی مکرراً مورد توجه قرار می‌گیرد (کتاب اول پادشاهان، 24:13-17 و 39:18-19)!

با وجود چنین ملاک و معیارهایی به سبب کثرت نبوت‌های دروغین و تنوعات پیچیده آنها ظاهراً دعوت‌های پی در پی انبیا موجب سر درگمی مردمان نیز می‌شد و بسیاری از انبیای راستین که معمولاً به نسبت انبیای دروغین سخت‌گیرتر بودند و از مردم توقع دینداری سفت و سخت‌تری می‌داشتند در معرض خطرهای بسیار، از جمله اعدام به دست عامه هم قرار می‌گرفتند؛ با این همه گویا «تردیدی رنج آور سد راه مستمعانشان بود که نکند دعاوی این انبیا به واقع درست و آنچه می‌گویند حقیقتاً از سوی یهوه باشد» (پارکز، 116:1380).

کم کم وقتی که دوره انبیای بنی اسرائیل به پایان خود نزدیک می‌شود (دوره اسارت بابلی و پس از آن) دیگر انبیا به واسطه عنصر معجزه سخن خود را در میان مردم پیش نمی‌برند، بلکه نوعی وجاهت و اقتدار غیر آسمانی و بیشتر باید گفت شبیه به اعتبار مشایخ قبیله در فرهنگ‌های سامی، جای کار کردهای مربوط به کاریزمای الهی یا معجزات را می‌گیرد و به تدریج افراد با خصوصیات شخصیتی خود برجستگی حاصل می‌کنند بی آنکه چندان بر ادعاهایی مبتنی بر امداد از آسمان یا اعمال خارق‌العاده و پیش‌گویی‌های شگفت‌انگیز اصراری داشته باشند (ر.ک: کتاب‌های عزرا نبی و نحمیا نبی). اما این نکته که پیامبری می‌توانست ثابت کند آنچه می‌گوید از جانب خداست، در کنار این واقعیت قرار می‌گیرد که ملاکی هم باید برای تشخیص سخنان شخصی خود نبی، از آنچه بدو وحی شده است وجود داشته باشد. در بیان کتاب مقدس حداقل لفظاً این مشکل با اعتماد به خود نبی که به نحوی، وثاقت و راستی او تصدیق شده مرتفع گردیده است، بدین ترتیب که نبی هر جا می‌خواهد از قول خداوند سخنی بگوید با عباراتی نظیر «خداوند می‌فرماید»، «خداوند چنین فرمود»، «خداوند به من فرمود که به

1. درباره معجزاتی که به دست انبیا انجام شد نیز ر.ک: سفر خروج، 10:7 و 21:14 و 25:15 و 6:17؛ سفر اعداد، 28:16 و 11:20 و 8:21؛ کتاب یوشع، 3 و 4 و 6 و 12:10؛ سفر داوران 14 و 15 و 16؛ کتاب اول سموئیل نبی، 18:12؛ کتاب اول پادشاهان، 4:13؛ کتاب دوم پادشاهان، 2 و 3 و 4 و 5 و 6 و 13 و 20 و 21.

مردم چنین بگویم» و امثال این موارد میان سخن خدا و سخن خود تفاوت می گذارد. اقوال انبیاء همراه با رفتار و سلوک ویژه آنان در جامعه می توانست الگویی عملی برای مردم باشد. عمل نبوی، مطابق با شریعت و یا در واقع، تفسیر معتبری بود که وی از شریعت داشت. اعتقاد راسخ بر این بود که نبی پذیرفته شده، هرگز عملی بر خلاف شریعت انجام نمی دهد و سخنی ناسازگار با آن بر زبان نمی آورد. چنین وثاقتی می تواند مبنایی برای این باور کلامی (مثلاً در آثار قرن دهم میلادی از جمله نوشته های سعدی ابن یوسف) باشد که اطلاعات مورد اعتمادی که از سوی اشخاص کاملاً معتبر نظیر انبیاء عرضه می شود به عنوان یک منبع اصلی شناخت، خود می تواند به سنت دینی اعتبار ببخشد و به بیانی دیگر تعالیم کتاب مقدس از این رو حقیقت است که از جانب افرادی معتبر ارائه شده است (ر.ک: پینز، 214:1378) به هر حال عناصر مختلف یهودیت به مثابه یک سنت دینی که در میان جامعه دینداران یهودی پذیرفته شد، طبعاً از کتاب مقدسی کسب اعتبار کرده است که حاوی افعال و اقوال انبیاست. البته این مسئله که خود انبیا بنیانگذار سنت های دینی بوده باشند موضوعی سخت مناقشه و چالش برانگیز است. ما نمی توانیم در مورد انبیایی که به لحاظ تاریخی اطلاعات قابل توجهی از آنها نداریم (بر خلاف پیامبری چون محمد^(ص) که دانسته های ما در مورد اقوال و افعال وی به طور گسترده ای در اسناد تاریخی مضبوط است)، چنین قضاوت کنیم که اینان در سازمان دهی سنت دینی پس از خود مؤثر بوده اند یا نه و یا اینکه مثلاً تأثیر اندکی داشته اند. این حقیقتی است که حداقل در این سطح از مطالعه دین یهود که در این نوشتار مد نظر است، ما را در قبال پاسخ گویی به نقش و مرجعیت انبیا در سنت های دینی یهودی متوقف می سازد. با این اوصاف برای شروع مطالعه برای یافتن پاسخی بدین پرسش، توجه به ابعاد مختلف شخصیت موسی و نقش قوانین او در موجودیت بخشیدن به جامعه و دولت دینی یهود و اعتقادات متکلمان یهودی در این باب از نخستین گام های بایسته است.

نبوت در مسیحیت

با وجود تفاوت غیر قابل اغمازی که میان مفهوم یهودی و نیز اسلامی وحی و نبوت با این مفهوم در مسیحیت ملاحظه می‌شود، صرف نظر از انبوهی دیدگاه‌ها و تحلیل و تفسیرهای بسیار متنوع و گوناگون با قبض و بسط‌ها و کشمکش‌های پایان‌ناپذیر موجود در مجموعه عظیم الهیات مسیحی - اعم از قدیم و جدید - ادعای وجود قدر مشترکی میان مفهوم یهودی و اسلامی وحی و نبوت با دریافت مسیحی آن، به این ترتیب امکان‌پذیر خواهد بود که با قدری تسامح بر این نکته که دیدگاه‌های مسیحی در این باره، منکر «طریقیت» و «واسطگی» عیسی میان خدا و بشر نشده‌اند انگشت بگذاریم.

در واقع در مسیحیت نیز همچون یهودیت رسماً بر وجود عنصر واسطه میان خدا و انسان تأکید می‌شود. چنان که در یهودیت کاهنان (لاویان) واسطه عالم قدوسیت با عالم مادون‌اند و یهوه بدون ارتباط با لاویان با انسان‌ها سخن نمی‌گوید، در مسیحیت نیز بر اساس تأکیدی که بر قدوسیت خداوند به عمل آمده (گو اینکه میان معنای واسطگی یا مبنای این مفهوم، میان این دو دین تفاوت وجود دارد) انسان نمی‌تواند به تنهایی به سطحی از قدوسیت برسد که مستقیماً با خداوند ارتباط حاصل کند. بنابراین یکی از کارکردهای بنیادین عیسی مسیح فراهم ساختن امکان این رابطه است. انسان می‌تواند از طریق عیسی مسیح به درجه‌ای از قدوسیت که برای چنین رابطه‌ای لازم است دست یابد: «حال همه ما چه یهودی و چه غیر یهودی به یاری روح خدا و در اثر آن فداکاری که مسیح برای ما انجام داده می‌توانیم به حضور پدر آسمانی مان خدا راه یابیم (رساله به افسسیان، 2:18)»؛ «بنابر این ای برادران عزیز اکنون می‌توانیم به سبب خون عیسی، مستقیم وارد مقدس‌ترین جایگاه شده به حضور خدا برویم، زیرا زمانی که بدن مسیح بر روی صلیب پاره شد در واقع پرده مقدس‌ترین جایگاه خانه خدا نیز پاره شد و به این ترتیب او راهی تازه و حیات‌بخش برای ما گشود تا ما را به حضور مقدس خدا برساند (رساله به عبرانیان، 10:19-20)». به عبارتی چون انسان ذاتاً موجودی گناهکار است، عیسی کفاره گناه انسان شده و در نتیجه برای انسان امکان کسب قدوسیت حاصل آمده است.

پاره‌ای دیدگاه‌ها در میان مسیحیان، عیسی را صرفاً به عنوان یک «بشر» و در نتیجه به مثابه

یک «مأمور» و «فرستاده» تلقی می‌کند که واسطه رساندن پیام خداوند به انسان‌ها بوده (مثلاً عقاید یونیتاریست‌ها. ر.ک: کریگن، 1998:132) همچنین نظرگاه متألهان مکاتب آزاداندیشی نیز در خور اهمیت است که معتقدند الوهیت عیسی را نباید به طریقی که در اعتقادنامه‌های سنتی از قبیل اعتقادنامه نیقیه مذکور است تفسیر کرد و عیسی را با خدا هم ذات دانست، بلکه عیسی را باید موجودی انگاشت که از جنبه صفات روحانی با خدا یکی است، به این معنی که از هر لحاظ طبق میل و اراده خدا زندگی کرد (هوردرن، 1368:75) گرچه پرداختن به چنین دیدگاه‌هایی کار یافتن نقاط مشترک میان ادیان توحیدی را در باب وحی آسان‌تر می‌کند ولی لزومی به این قبیل فروکاستن دیدگاه‌های مسیحی درباره وحی به حوزه‌های کوچک‌تر نیست؛ زیرا چنان که گفتیم همان عنصر واسطگی به هر معنایی - به‌رغم اختلاف نظرها - خط سیر مشترکی را در بحث وحی و نبوت به دست تواند داد. این قضاوت درستی است که قرن بیستم شاهد نوعی بازسازی معتدل در باب آموزه وحی الهی در اثر نهضت روشنگری بوده و به طور کلی می‌توان گفت که گونه‌ای پیرایش، درباب نظریه‌های مربوط به وحی، کاملاً قابل تشخیص است. هر چند این تحولات به نوبه خود موجب پیدایش دشواری‌های تازه‌ای نیز شده است (ترمبات، 1379:113).

در یک بیان کلی - بدون پرداختن به شاخ و برگ‌ها و تفریعاتی که در نظریه‌های متألهان مسیحی در باب وحی وجود دارد - «اندیشه مسیحی شامل دو برداشت متفاوت در این زمینه است: اول دیدگاهی که در دوره قرون وسطی غالب بوده و امروزه صورت‌های سنتی‌تر مذهب کاتولیک رومی نماینده آن است و می‌توان آن را تلقی زبانی از وحی نامید که بر اساس آن، وحی مجموعه‌ای از حقایق است که در احکام یا قضایا بیان گردیده است. وحی حقایق اصیل و معتبر الهی را به بشر انتقال می‌دهد. بنا بر نوشته دائرةالمعارف کاتولیک، وحی را می‌توان به عنوان انتقال برخی حقایق از جانب خداوند به موجودات عاقل از طریق وسائلی که ورای جریان معمول طبیعت است تعریف کرد» (هیگ، 1373:132-131). دیدگاه دیگری که می‌توان آن را دیدگاه غیرزبانی نامید در مسیحیت پروتستان مطرح است و بر اساس آن

مضمون وحی، مجموعه‌ای از حقایق درباره‌ی خداوند نیست، بلکه خداوند از راه تأثیر گذاشتن در تاریخ به قلمرو تجربه‌ی بشری وارد می‌شود (همان: 148-149). به بیان دیگر «از نظر تاریخی، وحی در وجود عیسی متمرکز شده است، یعنی او کسی است که مطیع خدا بوده، و وحی را دریافت کرده و عشق خدا را در خود تحقق بخشیده و به کامل‌ترین شکل در شرایط و مقاطع تاریخی جلوه‌گر ساخته است. بدین سان وحی حقیقی بسیار فراتر از ارتباط بیانی یا اطلاعات گزاره‌ای از آسمان به زمین تلقی می‌گردد.» (ترمبات، 1379:119).

به این ترتیب عیسی در هر صورت واسطه‌ی رابطه‌ی میان خدا و انسان مسیحی است و به نظر می‌رسد که خود عیسی مسیح نیز همین گونه می‌اندیشیده است. همچنان که «علمای برجسته‌ی مسیحی نیز امروزه معتقدند که «پیامبر» شخصی است که پیام‌های خدا را برای قومش در شرایط مکانی و زمانی مربوط به آنان ابلاغ می‌کند» (وات، 1373:41).

ادعای اینکه عیسی به همان سان که ما در مفهوم عمومی نبوت می‌فهمیم تنها خود را یک پیامبر یهودی می‌دانست باید متکی به حجم عظیمی از مجادلات و مباحثاتی باشد که به ویژه در فعالیت‌های مربوط به نقادی کتاب مقدس و تحقیق درباره‌ی عیسای تاریخی انجام گرفته است، و قائل به چنین ادعایی باید به تفاوت‌های اعمال و اقوال عیسی، آنچنان که در عهد جدید مضبوط است با رفتارها و گفتارهای نبوتی عهد عتیق به لحاظ پدیدارشناختی توجه کافی داشته باشد، با این حال اگر چنین فردی بگوید که از تفسیر و تأویل همین روایات کتاب مقدس به این نتیجه رسیده است که عیسی پیامبری همچون دیگر پیامبران عبرانی بوده، بیراه هم نرفته است؛ چرا که گزارش‌های کتاب مقدس در این باره استعداد کافی را برای چنین استنتاجی دارد (در کتاب مقدس در برخی موارد عیسی یک نبی خوانده شده است) (ر.ک: انجیل متی، 11:21؛ انجیل لوقا، 16:7، 64:21) به اعتقاد مسیحیان، عیسی مسیح دارای سه مقام الهی بود: نبی، کاهن و پادشاه، که هر یک از این سه مقام از «شفاعت» مسیح میان خدا و انسان حکایت می‌کند. واژه‌ی نبی در مورد عیسی به معنی اعلام‌کننده، خبر دهنده، و موعظه‌گر به کار رفته، همچنان که در عهد عتیق ملاحظه می‌شود متضمن معنای پیش‌گویی و آینده‌بینی

هم هست؛ عیسی به ویژه در اواخر کار خود درباره رویدادهای آینده با شاگردان خود بسیار سخن گفته و اکثر تعالیم مسیح در اناجیل نیز در همین خصوص است (خاچیکی، 1982:45). در عبارات عهد جدید به چگونگی دریافت وحی نیز اشاراتی شده است (مثلاً وحی به وسیله روح الهی به عیسی، (انجیل متی، 3:17-16) وحی به وسیله فرشته به زکریا، (انجیل لوقا، 1:20-11)؛ وحی به وسیله روح القدس به زکریا، (همان، 1:71-67)؛ وحی به وسیله فرشته در خواب به یوسف نامزد مریم، (انجیل متی، 1:20-22)؛ با این حال به این دلیل که عیسی مسیح از سیاقی متفاوت با پیامبران عهد عتیق در ابلاغ پیام الهی استفاده کرده است به روشنی نمی توان درباره نحوه تلقی خود وی از چگونگی دریافت پیام نظر داد. در واقع چنان که از عبارات عهد عتیق پیداست، پیامبران بزرگ بنی اسرائیل مدعی بودند سخنگوی بی واسطه خدا هستند و اغلب در ابتدای سخن خود می گفتند: «خداوند چنین فرمود.» در حالی که در مورد اظهارات پیامبرگونه عیسی در هیچ جا دیده نشده است که از قول او بنویسند «خداوند چنین فرمود» یا چیز دیگری از این دست. به روایت اناجیل ظاهراً روش معمول عیسی این بوده که برای بیان احکام خود بگوید «من این را به شما می گویم». در حقیقت بر اساس نص کتاب مقدس، عیسی نگفته سخنان وی، کلام خداست که از راه بیان نبوتی ابراز می شود (ر.ک: کارپنتر، 1375:118-117). در توجیه این مشکل البته راه کاملاً بسته نیست. بدیهی است متن کتاب مقدس عین اقوال عیسی را باز نمی نمایاند و همچنان که برخی از محققان نقاد کتاب مقدس معتقدند، شاید جملات فوق در اناجیل به این علت به سبک و سیاقی غیر از عهد عتیق نوشته شده تا تعالیم عیسی متفاوت از تعالیم انبیای عبرانی جلوه کند (همان).

پیگیری این بحث برای رسیدن به این نتیجه که عیسی در اصل یک پیامبر از گونه پیامبران سابق برخوردار بوده، در این سطح از بررسی نبوت مسیحی شاید به تکلف بینجامد و نگاه این نوشتار را به متن کتاب مقدس مخدوش سازد. بدین روی باید حداقل اختلاف میان مفهوم یهودی و همچنین اسلامی وحی و نبوت را با مفهوم مسیحی کتاب مقدس آن به عنوان یک واقعیت مورد تصدیق قرار داد، با این وصف این اختلاف به وجه اشتراک میان برداشت های

این سه دین از وحی لطمه جدی وارد نمی‌کند. تفاوت مورد بحث به این قرار است که در مسیحیت اعتقاد بر آن است که خداوند خود را وحی می‌کند. خداوند خود را برای انسان‌ها آشکار می‌کند و مواجهه‌ای را صورت می‌دهد. در اسلام خداوند وحی را ارسال می‌کند و پیامبر آن را دریافت کرده، عیناً به انسان‌ها منتقل می‌سازد. نبی و وحی هر دو مخلوق‌اند و خداوند فوق هر دوی آنهاست. در اسلام وحی به صورت «کتاب» - آنچه در قرآن آمده - مورد اعتقاد است، اما مسیحیان بر آنند وحی خداوند نه در کتاب، بلکه در خود عیسی است. آنچه کاشف از خداوند است خود مسیح است که تمام مراحل زندگی و شخصیت وی تعبیر کامل کلام خداست. مسیحیان به این اکتفا نمی‌کنند که خداوند، پیام خود را به بشر وحی کرد، بلکه معتقدند خداوند ذات خودش را هم در تاریخ بشر وحی کرده است و اسفار کتاب مقدس به اعلان و تفسیر این صورت وحی پرداخته‌اند (میشل یسوعی، 1995: 21). در مسیحیت به این لحاظ به جای وحی، تعبیر «مکاشفه» به کار می‌رود. خداوند به انکشاف از خود می‌پردازد و خود را برای بشر آشکار می‌سازد. در عهد جدید، به اینکه در زمان‌های گذشته خداوند به وسیله پیامبران، اراده و مشیت خود را به تدریج بر اجداد مسیحیان آشکار می‌کرده و از راه‌های گوناگون گاه در خواب و رؤیا و گاه حتی رو به رو با پیامبران سخن می‌گفته تصریح شده است (رساله به عبرانیان 1:1). بر اساس این مقدمه، برای تفاوت مفهوم مسیحی وحی با مفهوم عهد عتیق آن، در گفتمان پولیانستی - که بر عهد جدید سایه افکنده - این توضیح ارائه شده است: «اما در این ایام آخر خداوند توسط فرزندش با ما سخن گفت» (رساله به عبرانیان، 2:1). چنان که ذکر شد این امر بدان معنی است که خداوند نه تنها با تعالیم و سخنان عیسی، بلکه به واسطه شخصیت و اعمال او نیز سخن گفته است. زیرا در شخصیت و اعمال او جلال خداوند جلوه گر شده است. از سوی دیگر این نکته قابل ذکر است که مسیحیان به مکاشفه پیش رونده اعتقاد دارند. بدین لحاظ که خداوند خود را به تدریج و مرحله به مرحله مکشوف کرده و هر مرحله جدید مکاشفه بر مکاشفه قبل بنا شده است. در مقابل اقسام متعدد راه‌های مختلف مکاشفه که در عهد عتیق وجود دارد، پسر خدا به تعبیری به

مثابه پرده اصلی و نهایی نمایش محسوب می شود زیرا در او و با اوست که مکاشفه خدا به کمال می رسد (اسکات، بی تا: 9-12).

همچنین درباره رابطه میان وحی و متون مقدس مسیحی نکته مهم قابل ذکر این است که بر اساس اعتقادات مسیحیان در دوران ماقبل دوره نقادی؛ خداوند، اسفار کتاب مقدس را به واسطه مؤلفان بشری نوشت [نویسند]. لذا کتب مقدس به واسطه الهامات روح القدس که مؤلفان بشری را به کتابت برمی انگیزت و آنان را به نحوی در نگارش یاری می داد، نوشته شده است. این دیدگاه طی تحولات مختلف الهیات مسیحی به صورت های دیگری جلوه گر شده است که مورد بحث ما نیست (میشل یسوعی، 1995: 15-12).

اما ماهیت و نقش و رسالت عیسی در درجه اول آن چنان که در اناجیل مذکور است و بیشتر از آنها یاد می شود (سلطنت و پادشاهی بر خلائق و عالم هستی، آمرزش گناهان، دور کردن شیطان و قوای اهریمنی از وجود انسان ها، نیز اینکه عیسی عطیه ای از جانب خداوند است و دعوت کننده انسان ها به یک تصمیم مبنی بر بازگشت و هماهنگی با خداست؛ همراه با اعمالی چون شفای امراض و احیای اموات و ...) از نظر مفسران اناجیل و مؤمنان مسیحی نقش و مقام ویژه ای به عیسی می دهد. این نقش عبارت است از تعقیب «مسئله» ای از سوی عیسی به نام «نجات». عیسی نجات دهنده و معالجه کننده است. در تفکر مسیحی انسان در وضعیتی قرار گرفته است که احتیاج به نجات دارد. به عقیده مسیحیان انسان در گنه آلودگی به سر می برد و نجات از وضعیت است. زیرا خداوند مبدأ عنایت و رحمت است. انسان اسیر چنبره ای است که گناه ذاتی برایش پدید آورده است. گناه ذاتی به تعبیری همان وضعیت دورافتادگی از عنایت الهی است که آدم مسبب آن بوده و به این ترتیب انسان گنهکار به مرگ ابدی محکوم و از خداوند دور است و به واسطه این دوری، اطلاعی از مقاصد الهی و راه نجات ندارد و با قدرت خود نمی تواند به سوی خداوند باز گردد. اما خدای مسیحیان چون «دانای مطلق است بر تمام احتیاجات انسان آگاه است؛ چون قدوس است نمی تواند انسان را که در گناه سقوط کرده به مصاحبت خود بپذیرد؛ چون مهربان است حتماً برای نجات انسان نقشه ای دارد؛ و چون قادر

مطلق است خود را برای او مکشوف می‌سازد» (تیسن، بی تا: 43). بنا بر کتاب مقدس، خدا برای نجات انسان برنامه‌ای به کار بسته است (همان: 193). در واقع با وجود آنکه خداوند به انسان اراده‌ی آزاد عطا کرده، لیکن انسان به دام اهریمن در افتاده است. بنابر این خدا رسولان را به سوی بشر می‌فرستد تا او را متوجه سرنوشتش کند و در نهایت هم خداوند کلمه‌ی خود را برای نشان دادن راه و روش درست زیستن به سوی بشر روانه کرد (Sweetman, 1995:171). این جریان متضمن مفهوم هدایت است. حداقل هدایت در مسیحیت، عبارت از یافتن امکان‌هایی و نجات از گناه ازلی است که باعث دگ‌گونی ماهیت بشری آدمی شده، اختیارش را عملاً سلب کرده و او را در رنج و مرگ فرو گرفته است. مفهوم حداکثری هدایت نیز در این عبارت از اتحاد با خداوند و برخورداری از تأیید و حمایت روح‌القدس است.

اما تدبیری که خدا برای نجات انسان اندیشیده است نیز در مسیحیت «به کلی به گونه‌ی دیگری جلوه‌گر شده است. قربانی‌گذاری، ساز و کاری برای سبکبار کردن انسان از بار سنگین گناه بود که در سنت یهودی (و سنت‌های کهن‌تر دینی) نیز وجود داشته است، اما ظاهراً این ساز و کار، دیگر برای جبران گناه انسان کفایت نمی‌کرد. کوشش انسان نیز در این راه ثمربخش نبود. تنها یک چیز و آن «لطف» الهی بود که می‌توانست در این اوضاع راه نجات آدمی را هموار سازد. بدین ترتیب، خداوند خود کفاره‌ی گناه او می‌شود و در شکل پسر قربانی می‌گردد و «در صلیب با انسان مصالحه می‌کند» (رساله به رومیان، 1:5 و رساله دوم قرنتیان، 5:18-19).

شاید بتوان با رویکردی ادبی‌تر چنین گفت: در سنت اسرائیلی وقتی خداوند می‌بیند با وجود ارسال کثیری از انبیا برای فراخوانی انسان‌ها به ایمان حقیقی، باز راه نجات آنان آنچنان که باید همواره نشده و سنت یهودی سر در نشیب انحطاط نهاده و خلوص و صداقت انسان بنی اسرائیل نسبت به خدا دچار خدشه گردیده، تصمیم می‌گیرد برای تصحیح این انحراف، عیسی را نزد قوم یهود به رسالت بفرستد (وات، 1373:338). اما انگار ادامه‌ی سنت نبوی پیشین، دیگر توان رها کردن بشر را از سایه‌ی سنگین گناه و انحراف نداشته است، به این ترتیب تنها

یک راه می ماند و آن اینکه خداوند ناگهان تصمیمی متفاوت از گذشته اتخاذ کرده، شخصاً سررشته کار را به دست گیرد و «خود به زمین آید». به هر روی پس از این قربانی عظیم است که راه‌های مختلفی برای نجات انسان گشوده می شود: عیسی، کلیسا، و روح القدس. غیر از کلیسا که با ساز و کار ویژه‌اش می تواند انسان را به جزئی از وجود عیسی بدل کند (صرف نظر از اختلاف فرق مسیحی در این مقوله)، و گذشته از روح القدس که با کارکردی حاکی از آگاهی بخشی، ایمان درست و شناخت درست از خدا را به انسان عطا می کند؛ هم شکل شدن با عیسی و زندگی در اوست که راه نجات را برای بشر می گشاید. در تاریخ الهیات مسیحی، معنای نجات و رستگاری در اصل، همواره به شخص و عمل عیسی مرتبط بوده است. بنا بر یک تفسیر، نجات با ظهور عیسی و در واقع از طریق تجسد خدا در مسیح و عمل شفا بخشی او و همچنین از سوی دیگر از طریق برخاستن عیسی از قبر و پیروزی و غلبه او بر مرگ تحقق می پذیرد. بنابراین، عیسی آمده است تا واسطه بازگشت بشر به صورت الهی و خداگونه شدن باشد. در تفسیر دیگری تمرکز عمدتاً بر مسئله مرگ عیسی است که کفاره گناهان انسان‌ها محسوب می شود. خداوند به زمین آمد، قربانی شد و گناه آدمی را بخشید و با او آشتی جست. در تفسیر سوم تأکید بر مواعظ، عمل، موضع و رفتار دینی عیسی است و در نتیجه، راه رسیدن به فلاح و رستگاری، عبارت از اطاعت و انقیاد از عیسی مسیح و تسلیم شدن به اوست. به رغم تفاوت میان این تفاسیر سه گانه مسیحیان از رستگاری، در واقع عقیده مشترک آنان در این باب حاکی از آن است که «مسیح برای ما و به خاطر نجات ما آمده است.» (کوهن، 98-97)¹

اما ملاک و معیار مسیحیان، برای تشخیص صدق و اصالت دعوی یک فرد، مبنی بر اینکه

1. درباره مفاهیم مربوط به کفاره و نجات و مطالبی که در این زمینه در سطور گذشته ذکر کردیم. ر.ک: انجیل متی، 28:20 و 12:11؛ انجیل مرقس، 45:10؛ انجیل یوحنا، 29:1 و 44:6 و 46:8 و 13:15؛ رساله به رومیان، 25:3 و 4 و 10:5؛ رساله اول به قرنتیان، 3:15؛ رساله دوم به قرنتیان، 19:18؛ رساله اول پطرس 22:2-24؛ رساله به افسسیان، 1:4 و 7؛ رساله اول به تیموتائوس، 2:4؛ رساله به غلاطیان، 3:26؛ رساله به عبرانیان، 9:2 و 9:11-14 و 28:22 و 14:1؛ مکاشفه یوحنا، 1:5 و 8:13 و....

از جانب خدا فرستاده شده است چیست؟ به نظر می‌رسد روش کشف این حقیقت که مدعی در این مورد صادق است، در مسیحیت عمدتاً همچنان است که در سنت یهودی ملاحظه می‌شود و در واقع اینکه ما انسان‌ها چگونه می‌فهمیم حادثه‌ای وحی است یا به عبارتی چگونه وحی بودن پدیده‌ای را درمی‌یابیم در مسیحیت اولیه، تمایز خاصی را از بستر سنن یهودی نشان نمی‌دهد.

استدلال مسیحیان دربارهٔ وحی بودن گفتار و کردار عیسی این است که چون حوادثی غیر عادی یعنی معجزاتی مانند احیای اموات و شفای بیماران و نابینایان و موارد دیگری از این دست که در اناجیل مذکور است، به دست عیسی انجام گرفته و از طرفی هم، این حوادث غیرعادی با دعاوی وی - مبنی بر اینکه گفتار و کردارش همان گفتار و کردار خدا و حاکی از مشیت اوست - مرتبط بوده است، لذا می‌فهمیم آنچه به دست او ظاهر شده و نیز گفتار و کردار او وحی است. [البته در مسیحیت از این سخنان نتیجه نمی‌گیرند که عیسی پیامبر است، بلکه خود او وحی تلقی می‌شود. خدایی که خود را در عیسی وحی و منکشف ساخته است]. بنابراین، خداوندی عیسی و وحی بودن اعمال و رفتار او از طریق معجزه ثابت می‌شود (اعمال رسولان، 2:22). معجزه را باید بدین معنی عبارت از عمل غیر معمولی دانست که کار مفیدی از قِبَلِ آن صورت می‌پذیرد. راه شناخت معجزه واقعی نیز از معجزه‌ای که در مسیحیت به آن معجزه جعلی می‌گویند (انجیل متی، 24:24). به نوبه خود این است که مدعی آن در پی خودنمایی و نمایش قدرت خود نباشد. بنا بر عقاید مسیحیان، وقتی انبیا از معجزه استفاده می‌کنند نتیجه آن ایجاد ایمان است (کار مفید)!

1. بحث‌های فنی کلامی دربارهٔ معجزه و ساز و کار آن در این مختصر ضروری نیست. برای ملاحظهٔ معجزاتی که در کتاب مقدس به عیسی منسوب شده است. ر.ک: تبدیل آب به شراب، انجیل یوحنا، 6:10-2؛ شفای پسرک، انجیل یوحنا، 4:46-53؛ شفای خادم، انجیل متی، 8:13-5؛ صید ماهی بسیار، انجیل لوقا، 5:4-6 و انجیل یوحنا، 6:21؛ خارج کردن روح خبیث، انجیل متی، 8:32-28 و 9:32 و 15:22-28؛ شفای مادرزن، انجیل متی، 8:14 و 15؛ معالجهٔ برص، انجیل متی 8:3 و انجیل لوقا، 17:14-12؛ شفای افلیج، انجیل مرقس، 2:12-3؛ شفای دست خشکیده، انجیل متی، 12:13-10؛ زنده کردن مرده، انجیل متی، 9:18 و 19 و 23-25، انجیل لوقا، 7:15-12 و یوحنا، 11:44؛ شفای نابینا، انجیل متی، 9:30-27، انجیل مرقس، 8:25-22 و انجیل یوحنا،

چنان که تا کنون گذشت پیش فرض اصلی اعتقاد به مرجعیت عیسی در سنت دینی مسیحی آن است که محتوای وحی در گفتار و کردار عیسی متجلی شده و از طریق آن به دست می آید. یعنی گفتار و کردار عیسی، بیان گر آن است که خدا چیست و چه می کند. همان طور که حقیقت هر انسان بیش از هر چیز در اعمال و رفتارش آشکار می شود، این مسئله نیز که خدا چیست و چه می کند بیش از هر چیز در گفتار و کردار عیسی مسیح ظاهر می گردد. بنابراین، چون این وحی عبارت از ذات خود خداوند است و بدین ترتیب تنها وحی عیسی مسیح است که دارای اعتبار صریح و مستقیم است؛ دیگر الهامات گزارش شده برای رسولان و قدیسان و مؤمنان مسیحی، تجلیات با واسطه الهی به شمار می روند. در واقع به نظر می رسد بدون وجود وحی عیسوی، الهامات دیگران در خلأ، قابل حصول یا حائز اعتبار نتواند بود. چرا که سخن همه رسولان، سخن عیسی مسیح است و سخن او سخن کسی که او را فرستاده است (ر.ک: انجیل لوقا، 16:1؛ رساله به رومیان، 15-16:1؛ رساله به تیطس، 1:3-2). بنابراین، اعتبار سخن رسولان به طور مستقیم متکی به وحی عیسی مسیح است. عیسی به مثابه کلمه خدا در واقع همان سنت است، چون خداوند خود را در قالب عیسی مکشوف ساخته و کتاب مقدس شکل کتبی این حقیقت است، سنت نیز شکل تحول یافته این حقیقت است و نهایتاً سنن دینی عبارت اند از تعبیرات و تجلیات حقیقت و واقعیت مسیح در اشکال متنوع تاریخی (ر.ک: بیرمله، 80-81:1379). عیسی مسیح در واقع در تفکر مسیحی، اقتداری است که باعث می شود آنچه به عنوان سنت به دست ما رسیده است پذیریم. به بیانی دیگر این محتوای وحی نیست که ما را در برابر خود به کرنش وا می دارد، بلکه مرجعیت خود عیسی علت انقیاد ما در برابر آن می شود. به این ترتیب حق بودن سخن و کردار عیسی، با مقتدر بودن و شخصیتی که مؤمن مسیحی - پس از ملاحظه معجزات او و طی روند علی نه استدلالی - برای وی قائل می شود اثبات می گردد. براساس همین مقدمات است که مسیحیان

1:7-9؛ برکت دادن به غذا، انجیل متی، 14:21-15 و 15:32-39؛ تبدیل هیأت مسیح، انجیل متی، 17:8-18؛ انجیل مرقس، 9:2؛ انجیل لوقا، 9:29 و بسیاری موارد دیگر.

معتقدند، عیسی، پطرس را صاحبِ اقتدار و مرجعیت در سنت دینی قرار داده است (انجیل متی، 17:19-18 و باب 18).

البته مسیحیان از مفهوم عبارات انجیل متی استنباط کردند که اقتدار، صرفاً به رسولان واگذار نشده، بلکه به عموم مؤمنان تفویض گردیده است. بنابراین، از آنجا که عصمت کلیسا را به عیسی منتسب داشته‌اند، پاپ را نایب عیسی لحاظ کرده و این اقتدار را در او به رسمیت شناخته‌اند (ر.ک: رامبار، 199:1352). در واقع، عیسی به تعبیری، قبلاً مرجعیت و اقتدار خود را به عنوان مفسر شریعت جانشین اعتبار قبلی ربانیان یهود ساخته، خود را به مثابه منبع و مرجع نهایی سنن جدید برای جمع مؤمنان (کلیسا) یا جامعه مسیحیان متجلی کرده بود.

پس از مسیح نیز کلیسا طبعاً مسئولیت ایجاد و انتقال اخبار و سنت مربوط به کلام عیسی را به عهده گرفت و بدین ترتیب سنت رسولی معتبری به وجود آمد که در آغاز به صورت شفاهی و سپس از طریق کتابت منتقل گردید. البته در تلقی پروتستان‌ها در حالی که اعتبار والایی به ترکیب عهد قدیم و عهد جدید به عنوان مجموعه کامل سنت رسولی می‌دهند، آن را از سنت پس از دوران رسولان متمایز می‌دانند (cf. waida, 1978, vol 43:2). اما به هر روی به اعتقاد مسیحیان کلمه مسیح است که مرجع نهایی سنت محسوب می‌شود، با این وصف اختلافات بسیار در نحوه مواجهه با کلمه و رابطه آن با سنت متحول دینی در عرصه تاریخ، مناقشه عمیقی را صورت داده است که همچنان بی‌حصول نتیجه رضایت بخشی در میان مسیحیان در جریان است.

نتیجه‌گیری

روشن است که به نسبت شباهت‌هایی که میان سه دین یهود، مسیحیت و اسلام در زمینه «خداشناسی» وجود دارد، مبحث نبوت به علت تأثیر بیشتری که از عناصر فرهنگی و زمینه‌های ویژه تاریخی - جغرافیایی خاستگاه‌های خود می‌پذیرد، ظاهراً هماهنگی و همانندی‌های کمتری دارد. با این حال در باب مسئله وحی خداوندی و نبوت از جانب او، چیزی که بی

هیچ گونه نرمش و انعطافی از جدایی و افتراق میان این سه دین حکایت کند، قابل اصرار و ابرام نیست. «نبی» که در هر سه دین، لفظاً از یک ریشه و تقریباً با یک معنی مورد استعمال است، عنصر واسطه‌ای است میان موجود قدوسی که خود به دلیل عدم شایستگی انسان نمی‌تواند مستقیماً با او روبه‌رو شود و به همین سبب کسانی را عمدتاً بر مبنای اراده و لطف خود و البته ظاهراً با در نظر گرفتن پاره‌ای کیفیات نفسانی از میان انسان‌ها برمی‌گزیند تا پیام و اراده خود را از طریق سخن و کلام بدو بنمایاند و به میانجی او به گوش مردمان برساند. در یهودیت این معنا به روشنی جلوه‌گر است، در مسیحیت هر چند این خود مسیح است که وحی می‌شود و در اسلام نیز با اینکه صحبت از رسالت علاوه بر نبوت هم هست؛ حداقل خدشه‌ای در عنصر واسطگی آن کسی که خویشکاری نبوت را به عهده دارد حاصل نیامده است. پیامبران هر سه دین شاید وظایف دیگری هم به عهده داشته‌اند یا بسته به اوضاع تاریخی و امکانات خود نقش‌های متفاوتی را ایفا کرده‌اند یا در نقش‌های نسبتاً مشترکشان قبض و بسط‌های بسیار و گاه با دامنه‌ای سخت پهناور مشاهده شده است، لیکن در این یک نقش (واسطگی) که اساسی و کلیدی هم هست تفاوتی به لحاظ ساختار میان انبیای سه دین توحیدی مورد بحث دیده نمی‌شود.

از سوی دیگر با آنکه در ادبیات دینی سه دین، هدف و فلسفه برقراری چنین رابطه‌ای میان خدا و انسان - نبوت - با تقریرات و تبیینات متنوعی صورت‌بندی شده و در عبارت پردازی‌های مندرج در متون مقدس آنها می‌توان بر تفاوت‌های گاه بارزی انگشت نهاد، باز نجات و رستگاری - با طیف مفهومی متفاوت و زیاد - عنصر مشترکی است که در هر یک، ما را به یک معنی واحد رهنمون است و قابل انکار نیست که بزرگ‌ترین دغدغه و اصلی‌ترین درگیری این متون مقدس، در عبارت پردازی‌هایی که از فلسفه و هدف بعثت انبیا به دست داده‌اند نمودن راه هدایت به انسان راه گم کرده (گوسفندان شبان از دست داده و رعیت بی‌راعی) است تا طریق فلاح و نجات را بیابد و صفت لطف و رحمت الهی در او نگذاشتن بندگانش در غفلت و گمراهی و دستگیری از آنان جلوه‌گر شود.

ممکن است بحث‌های تاریخی انتقادی در مفهوم این نجات و غایت‌شناسی دغدغه هدایت، میان این سه دین تفاوت‌های قابل تأکیدی را هویدا سازد و حتی کاوش در متون مقدس هر یک از ادیان مورد بحث هم بر این تمایزات بنا به تفاسیر و برداشت‌هایی غیرقابل انکار، صحنه بگذارد، اما پذیرفتن این خط سیر مشترک بر محور عنصر نجات و رستگاری، برای هر ذهن جست و جوگر کاری سخت آسان است. در متون مقدس هر سه دین از وضع مطلوبی حکایت می‌شود که اینک به هر علت در آن اغتشاشی پدید آمده و انرژی مترامی انسان را از آن دایره طلایی و وضعیت آرمانی‌اش دور ساخته است. به‌رغم تعابیر نسبتاً متفاوت، اختلافی در ضرورت بازگشت انسان به آن جایگاه نخست و وضع مطلوب اولیه میان سه دین توحیدی مشاهده نمی‌شود. گو اینکه این اختلاف میان هیچ یک از سنت‌های بزرگ دینی ملاحظه نمی‌شود و همین امر برای بسیاری از متفکران و فیلسوفان دین، در قول به بنیادهای مشترک میان سنن بزرگ دینی نقطه اصلی اتکاست: انسان از حقیقت محوری به خود محوری انحراف یافته و دعوت دینی - یا به عبارت درست‌تر، ایمان - او را مجدداً از خود محوری به حقیقت محوری راهنما می‌شود.

همچنین راه حصول اطمینان نسبت به اصالت و اعتبار ادعای نبوت از دیرباز - از عهد انبیای بنی اسرائیل تا عصر محمد^(ص) - معجزه‌ای بوده است که مدعی نبوت با کیفیات خاصی که در متن مقاله حاضر ذکرش رفت به خلاق نشان می‌داد و آن در واقع نه دلیل و استدلالی بر صدق قول وی بود، بلکه علتی برای اطمینان قلب آنان که بی مقاومت و انکاری پیشینی آماده پذیرش دعوت می‌بودند تلقی می‌شد. معجزه بنا بر آنچه از متون مقدس هر سه دین به گونه‌ای قابل استنباط است فضایی پدید می‌آورد که معمولاً در آن ایمان و اعتماد و پس از آن اعتماد به نبی حاصل می‌آمد. در سنت ادیان توحیدی که تقریباً در یک چشم‌انداز کلی می‌توان آنها را از خاستگاه واحدی (خاورمیانه باستان) تلقی کرد معجزه به مثابه علتی که باعث ایمان به مدعی نبوت می‌شود ریشه دوانده و اعتبار یافته بود.

و سرانجام هر چند به این علت که خواه ناخواه اسلام دینی است که به لحاظ تاریخی

دست نخورده‌تر از یهود و مسیحیت باقی مانده و روایت‌های مربوط به سنن آن قابل اعتمادتر و باز به لحاظ تاریخی موثق‌تر است، بازجست نقش و اهمیت نبی در مرجعیت دینی در سنت دینی اسلام به نسبت دو دین دیگر توحیدی آسان‌تر و مقرون به نتایج متقن‌تری است، لیکن نمی‌توان به صرف پاره‌ای دشواری‌ها در مطالعه تاریخی؛ نقش و اهمیت انبیای بنی‌اسرائیل یا عیسی را در سنت دینی یهود و مسیحیت دست کم گرفت، بلکه واضح است که آن‌انیا نیز به نوبه خود در سنت دینی پس از خود سخت مؤثر و تا حدود زیادی تعیین‌کننده بوده‌اند، یا لاقلاً باید اعتراف کنیم که آن دیگرانی هم که در سنت دینی یهود یا مسیحیت نقش تعیین‌کننده داشته‌اند، حصول این اهمیت و برقرار نگه داشتن آن را به هر ترتیب یا به یک نبی بزرگ راجع می‌دانسته‌اند یا در واقع چنین بود.

Archive of SID

منابع

- ابن میمون، موسی بن میمون، *دلالة الحائرین*، آنکارا، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
- اسکات، جان، *مسیح و مسیحیان*، ترجمه روبرت آسادیان، بی تا.
- بیرمله، آندره، «کلمه خدا»، در *مقدمه‌ای بر شناخت مسیحیت*، ترجمه و تدوین همایون همتی، تهران، نقش جهان، 1379.
- پارکز، هنری بمخورد، *خدايان و آدمیان*، ترجمه محمد بقایی، تهران، قصیده، 1380.
- پینز، شلومو، *سه سنت فلسفی*، ترجمه ابو الفضل محمودی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1378.
- ترمبات، کرن رابرت، «وحي»، در *مقدمه‌ای بر شناخت مسیحیت*، ترجمه و تدوین همایون همتی، تهران، نقش جهان، 1379.
- تیسن، هنری، *الهیات مسیحی*، ترجمه طاهره وس میکائیلیان، تهران، حیات ابدی، بی تا.
- خاجیکی، سادو، *اصول مسیحیت*، تهران، حیات ابدی، 1982.
- رامیار، محمود، *بخشی از نبوات اسرائیلی و مسیحی*، تهران، 1352.
- کارپنتر، همفری، *عیسی*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، طرح نو، 1375.
- کمن، راب، *گنجینه‌ای از تلمود*، به اهتمام امیرحسین صدری پور، تهران، زیبا، 1350.
- میشل یسوعی، توماس، *مدخل الى العقيدة المسيحية*، بیروت، دارالمشرق، 1995.
- وات، ویلیام مونتگمری، *برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1373.
- هوردرن، ویلیام، *راهنمای الهیات پروتستان*، ترجمه طاهره وس میکائیلیان، تهران، علمی و فرهنگی، 1368.
- هیگ، جان، *فلسفه دین*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، الهدی، 1373.
- Corrigan, John, *Jews, Christians, Muslims, A Comparative Introduction to Monotheistic Religions*, New York, 1998.
- Konig, E. "Prophecy" (Hebrew), in *Encyclopedia of Religion*, ed. Mireea Eliade, New York, 1987.

Sheppard, G. T. & Herberchts meier, W. E. "Prophecy, An Overview" in *Encyclopedia of Religion*, ed. Mireea Eliade, New York, 1987.

Sweetman, I. W. *Islam & Christian Theology*, Lutter worth Press, London, 1955.

Waida, Manabu, "Authority" in *Encyclopedia of Religion*, ed. Mireea viade, New York, 1987.

Wilson, R. R. "Biblical Prophecy" in *Encyclopedia of Religion*, ed. Mireea Eliade, New York, 1987.

Archive of SID